

موضوع دوستی
 خاندان پیامبر(ص) پدیده‌ای
 قدیم است و به روزگار خود
 آن حضرت باز می‌گردد. در
 میان اصحاب و یاران آن
 حضرت، کسانی بودند که
 به خاندان او مهر
 می‌ورزیدند. بر اساس
 روایات تاریخی، پس از
 درگذشت پیامبر(ص) که
 موضوع جانشینی ایشان
 مورد اختلاف نظر قرار گرفت، همین گروه از
 صحابه بر اساس نصّ و دستور صریح آن

تکامل مفهوم

امامت در بعد

سیاسی و اجتماعی

حضرت، از حقانیت
 خاندان طهارت که نماینده و
 سرور آنان علی بن
 ابی طالب بود سخن گفته و
 از آن امام بزرگوار به عنوان
 شایسته‌ترین نامزد خلافت
 جانبداری کردند؛ گرچه این
 نظریه و نظریهٔ انصار که
 تقسیم خلافت را میان
 مهاجرین و انصار پیشنهاد
 می‌کرد، مآلاً طرفی نبست،
 و قریش، قبیلهٔ پر نفوذ که پیامبر نیز بدان
 وابسته بود، سرانجام توانستند یکی از

حسین مدرّسی طباطبایی

ترجمهٔ حسین ایزدپناه

معمّرین و مقدّمین خود را از یک سلسله دیگر، به عنوان «خلافت» بر مسند قدرت و ریاست بنشانند. امام علی (ع) سرانجام در مقام استحقاقی خود قرار گرفت، اما پس از ۲۵ سال، آن هم فقط برای مدّتی کمتر از پنج سال. آن حضرت در سال چهارم هجری به شهادت رسید. با شهادت او و عدم توفیق خلافت کوتاه مدّت فرزندش امام حسن مجتبی (ع)، زعامت و قدرت سیاسی از خاندان پیامبر به دودمان اموی که سالهای واپسین زندگی پیامبر، از سر سخت ترین دشمنان آن حضرت بودند منتقل شد.

تجمّع طرفدارانی که بخصوص از روزگار عثمان گرد امام علی (ع) جمع شده بودند، در طول سالهای خلافت کوتاه مدّت و بسیار پارسایانه او، گسترش فراوان یافت. در دوره خلافت معاویه ۴۱-۶۰ هـ گروه پیروان علی (ع) به صورت یک جمعیت مشخص در اجتماع اسلامی شناخته و ممتاز بودند که بشدّت از سوی حکومت، مورد تعقیب و تهدید و آزار قرار می گرفتند. این گروه در طی رویدادهای بعدی آن دوره از تاریخ اسلام، مانند قیام و شهادت امام حسین (ع) در سال ۶۱، نهضت توأیین در سالهای ۶۴ و ۶۵، و قیام مختار ثقفی در کوفه در سالهای ۶۶ و ۶۷، به شکل یک جمعیت

فعال ضدّ دولتی که طرفدار حقوق اهل بیت به عنوان رهبران قانونی جامعه اسلامی بود متحوّل و ممتاز گردید^۱، و سرانجام به عنوان یکی از دو مذهب اصلی در دین اسلام شناخته شد.

جنبش تشیّع، با این همه، تا پایان قرن اوّل هجری جز در گرایش یاد شده - که نوعی گرایش سیاسی ضدّ نظام موجود دانسته می شد - راه خود را از سواد اعظم جامعه مسلمان جدا نکرده بود. اما به مرور که از اوایل قرن دوم، مکاتب حقوقی و فقهی اسلامی رو به شکل گرفتن نهاد، مکتب تشیّع هم بتدریج به صورت یک مکتب حقوقی مشخص و متمایز درآمد که بیشتر اعضای آن از تعالیم و نظریات فقهی دانشمندترین فرد خاندان پیامبر در آن زمان، یعنی امام محمدباقر (ع) پیروی می کردند^۲. طولی نکشید که با شدّت گرفتن بحثهای کلامی در جامعه اسلامی و پیدایش مکاتب مختلف کلامی، مکتب تشیّع هم ناچار از اتخاذ مواضع خاصّ در مباحث مختلف کلامی شد که در این باب نیز عمدتاً از مواضع امام باقر (ع) و فرزندش امام جعفر صادق (ع) پیروی می نمود. در نتیجه، وقتی انقلاب عباسی در سال ۱۳۲ بساط یک قرن حکومت اموی را برچید، تشیّع به صورت یک نظام

کامل و مستقل سیاسی، فقهی و کلامی در صحنه جامعه اسلامی حضوری غیر قابل انکار یافته بود.

* * *

پس از شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، دو فرزند او - امام حسن و امام حسین - مرکز و محور بی منازع عواطف و پیروی هواداران خاندان عصمت و طهارت که خلافت را حق الهی آنان می دانستند، بودند. پس از درگذشت آن دو امام، امام زین العابدین (ع) در نظر اکثریت جامعه اسلامی به عنوان رئیس و بزرگ خاندان پیامبر شناخته می شد. فقط فرقه انحرافی و افراطی کیسانیه، که مرکب از هواداران مختار ثقفی در کوفه بود^۳، محمد بن حنفیه را به عنوان رهبر معنوی و روحانی خود معرفی کرد. این فرقه فقط تا اواخر قرن دوم در صحنه جامعه اسلامی دوام آورد و پس از آن ناپدید شد. پس از امام زین العابدین، فرزندش امام محمدباقر (ع)^۴ و سپس فرزند وی امام جعفر صادق (ع) از طرف اکثریت بزرگ جامعه اسلامی به عنوان رئیس و بزرگ خاندان پیامبر شناخته شده و به این سبب مورد احترام و علاقه همه بودند^۵. در زمان امام صادق (ع) یک انشعاب دیگر، جامعه شیعه را به دو بخش زیدی و جعفری تقسیم

کرد. جعفریان بعداً به عنوان شیعیان امامی شناخته شدند.

پس از درگذشت امام صادق (ع) اکثر پیروان وی به صورت یک روش مستمر همواره برگزیده ترین فرد (معمولاً فرزند ارشد) را از میان بازماندگان ذکور امام پیشین، به عنوان امام می پذیرفتند. عقیده عام آن بود که هر امام، جانشین خود را از میان پسران خویش با وصیت که گاه نص خوانده می شد به امامت منصوب می کند. مآلاً سلسله امامان - با یک استثناء در مورد امام دوم و سوم که برادر بودند - بر اساس اراده الهی در یک شجره پدر و فرزند قرار گرفت.

* * *

منابع فقهی و کلامی اسلامی منصب امامت را به صورت «ریاست عالی بر امور دین و دنیا»، تعریف کرده اند. امام بدین ترتیب، رهبر جامعه اسلامی، جانشین پیامبر اسلام (ص) و سرپرست تمامی امور دینی و اجتماعی مسلمانان است. موضوع حقانیت امیرالمؤمنین علی (ع) نسبت به این مقام، دست کم از روزگار عثمان خلیفه سوم رسماً به وسیله طرفداران حضرتش علیه خلیفه شاغل مطرح می شد. در اعصار بعد بسیاری از مسلمانان، از جمله بسیاری از هواداران سنت^۶، معتقد بودند که ائمه اهل بیت (ع) از

خلفای همزمان خود نسبت به مقام خلافت
احقّ بوده اند. شیعیان اعتقاد داشتند که هر
وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود و زمان
مناسب فرا رسد، امام(ع) شمشیر برگرفته و
قیام خواهد کرد و غاصبین مقام خلافت را
رانده، حقّ تضحیح شده خود را باز پس
خواهد گرفت.^۷

معمولاً شیعیان در هر
دوره امید داشتند که
این موضوع در
روزگار آنان روی دهد
و پیروان اهل بیت
سرانجام از رنج و
عذاب و سرکوب و
فشارهای سیاسی که
برای سالیان دراز
تحمل کرده بودند،
آسوده خواهند شد.^۸
از طرف دیگر، چنین

به نظر می‌رسد که دست کم از اواخر قرن
اوّل هجری^۹، انتظار و اعتقاد به ظهور یک
منجی و رهایی بخش از دودمان پیامبر(ع) که
در آینده ظهور کرده و نظام فاسد ظلم و ستم
را در هم خواهد ریخت و حکومت عدل و
قسط را پی‌ریزی خواهد نمود، در همه
قشرهای جامعه اسلامی وجود داشته است.

این منجی رهایی بخش را شیعیان با نام قائم
می‌شناختند.

در نخستین سالهای قرن دوم هجری که
نارضایتی عمومی از بنی امیه بالا گرفته و نظام
خلافت اموی رو به ضعف نهاده بود، بسیاری
از مردم امید داشتند که رئیس خاندان پیامبر در
آن عصر، امام
محمدباقر(ع) رهبری
نهضت را به دست
گرفته و قیام خواهد
کرد.^{۱۰} اما امام به
این انتظار و توقع
عمومی پاسخ مثبت
نداد. این عکس
العمل، شیعیانی را
که در ذهنیت آنان،
باید امام حقّ از
خاندان پیامبر در
صورت فراهم شدن
شرایط مناسب، بی‌درنگ برای احقاق حقّ
خود و برپا کردن نظام عدل و قسط به پا
می‌خواست، دچار حیرت کرد. هنگامی که از
امام سؤال شد چرا با وجود خیل عظیم
طرفداران خود در عراق، دست به قیام موعود
و مورد انتظار عمومی نمی‌زند، حضرت
پاسخ داد که وی قائم منتظر نیست و قائم در

آینده هنگامی که زمان کاملاً مناسب فرا رسد ظهور خواهد فرمود^{۱۱}. دو دهه پس از این، فرزند او امام صادق(ع) نیز در شرایطی که بسیاری آن را عالیترین فرصت برای اقدام امام در راه به دست آوردن حقّ غضب شدهٔ خاندان پیامبر(ص) می دانستند از هر گونه اقدامی خودداری فرمود. شوک حاصل از این سکوت و عدم اقدام، موجب شد که شیعیان در افکار و ذهنیات قدیم خود که برای سالهای طولانی بدان اندیشیده بودند، تجدید نظر کنند.

در سالهای آخر دههٔ سوم قرن دوم که مسلمانان در سرزمین اسلامی علیه حکومت جابرائلهٔ یکصد سالهٔ اموی برخاسته و جامعه شاهد یک انقلاب عظیم و قیام عمومی بود، امام صادق(ع) در نظر تمامی مسلمانان از شیعه و سنی محترمتترین فرد از خاندان پیامبر بود^{۱۲}. همهٔ جامعه به وی به عنوان شایسته ترین نامزد احراز خلافت می نگریستند و بسیاری انتظار داشتند که او برای به دست گرفتن آن و ایفای نقش سیاسی خود قدم پیش نهد^{۱۳}. عراق مالا مال از هواداران او بود. یک شیعه با حرارت به او خبر می داد که «نیمی از جهان» هوادار او هستند^{۱۴}. مردم کوفه تنها منتظر دستور او بودند تا شهر را از دست اردوی اموی مستقر در آنجا بگیرند و آنان را اخراج کنند^{۱۵}. حتی

عبّاسیان که سرانجام قدرت را به دست گرفتند بر اساس روایات تاریخی در آغاز به او به مثابهٔ اولویّت نخست برای رهبری معنوی قیام، می اندیشیدند^{۱۶}. امتناع امام از دخالت و بهره برداری از موقعیّت، عکس العمل های گوناگونی را در میان مردم به وجود آورد. عده ای از هواداران وی بی مجامله می گفتند که در آن وضعیّت، سکوت و عدم قیام برای او حرام است^{۱۷}. دیگران فقط اظهار یأس و ناامیدی می کردند که با وجود چنین موقعیّت مناسب، روزگار رهایی و دوران طلایی موعود شیعیان همچنان دور به نظر می رسد^{۱۸}. اما امام نه تنها خود مطلقاً از سیاست دوری جست^{۱۹} بلکه پیروان خود را نیز به شدّت از هر عمل سیاسی منع کرد^{۲۰}، و دستور داد که شیعیان حقّ ندارند به هیچیک از گروههای مسلّح فعّال پیوسته^{۲۱} یا تبلیغات شیعی کنند^{۲۲} یا با استفاده از شرایط و جوّ موجود اجتماع - که شعار آن طلب رضایت از اهل بیت پیامبر بود - در صدد جذب افراد جدید به حلقهٔ پیروان مکتب تشیع جعفری باشند^{۲۳}. روایاتی که نشان می دهد حضرت صادق(ع) مایل نبودند خود را امام بخوانند^{۲۴} - با آن که این مسأله جای تواضع نیست - شاید در همین راستا بوده است. وی به شیعیان خود صریحاً می فرمود که او قائم

آل محمد نیست و در روزگار زندگی و امامت او تغییری در وضع سیاسی جامعه شیعه روی نخواهد داد^{۲۵}.

در نتیجه، برخی از شیعیان، به شاخه حسنی دودمان پیامبر که از نظر سیاسی فعالتر و بلند پروازتر بود روی آوردند و به شورش نظامی محمد بن عبدالله (نفس زکیه)^{۲۶} پیوستند که بسیاری از مردم او را منجی موعود می دانستند. اعتقاد به این که قائم به زودی ظهور خواهد کرد در آن سالها چنان در اذهان رخنه کرده بود که حتی پس از آنکه قیام نفس زکیه در سال ۱۴۵ شکست خورده و خود او کشته شد، بر اساس نقلهای تاریخی، مردم امیدوار بوده اند که قائم در فاصله پانزده روز پس از کشته شدن نفس زکیه ظهور می کند^{۲۷}.

البته چنین امری اتفاق نیفتاد. بسیاری از شیعیان در این دوره چنین مشکلی نداشتند؛ زیرا ذهنیت آنان از امام، تصدی مقام سیاسی یا تلاش برای استقرار حکومت عادل نبود. آنان وظیفه اساسی امام را به عنوان دانشمندترین فرد از خاندان پیامبر (ص) تعلیم حلال و حرام و تفسیر شریعت و تزکیه و تربیت اخلاقی جامعه^{۲۸} می دانستند. به گمان آنان، جایگاه و نقش واقعی امام و اساساً علت احتیاج به چنین فرد در جامعه، تشخیص حق از

باطل^{۲۹} و حفظ شریعت از دخالت ناپکاران و بدعت بدعتگذاران بود^{۳۰}، که اگر ناپکاران، اصلی از اصول اسلام را دستکاری یا تحریف کنند امام آن را تذکر داده و اصلاح کند و به وضع اول بازگرداند^{۳۱}. پس او مرجع اعلی و مفسر شریعت و دین است. از سوی دیگر، اگر بدعت گذاران بخواهند چیزی بر شرع بیفزایند یا کم کنند، او آن را تکمیل و اصلاح خواهد کرد و نقص و زیاده را به مردم باز خواهد نمود، پس او حافظ تمامت و اصالت شریعت است^{۳۲}. در ذهنیت این گروه های شیعی در آن عصر، احتیاج جامعه به امام برای آن بود که مردم، مشکلات مذهبی خود را به وی ارجاع دهند، پس وی بالاترین مرجع و منبع دانش مذهبی برای اخذ تفسیر صحیح شریعت و معنی درست و حقیقی قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) بود. بدین ترتیب در صورت وجود امام، همه اختلاف نظرها در مسائل مذهبی به وی احاله می گردید تا نظر درست را بیان فرموده و با پیروی همه از نظریات او، اختلافی در جامعه مؤمنین پدیدار نگردد^{۳۳}.

حتی برای آن گروه ها که بر نقش سیاسی امام در جامعه اسلامی تکیه می کردند، خودداری امام صادق (ع) از درگیر شدن در سیاست روزگار خود، در

شرایط پیش از استقرار نظام عباسی - که همگان آن را زمینه مساعد و مناسب برای احقاق حق خاندان پیامبر می دانستند - موجب تحوّل بزرگ در طرز فکر آنان نسبت به

منصب امامت گردید. برای آن دسته که همچنان به امام صادق وفادار ماندند، امام دیگر رهبر مبارزه و منجی موعود که سالها در انتظارش بودند نبود. دست کم این دیگر نقش اصلی امام دانسته نمی شد. حالا دیگر برای این شیعیان هم - مانند گروههای دیگری که در بالا اشاره شد - امام اساساً رئیس و رهبر مذهب بود. بدین ترتیب، در ذهنیت جامعه شیعه در این دوره، انقلابی پدید آمد و تأکیدی که قبلاً روی مقام سیاسی امام می شد اکنون به مقام مذهبی و علمی امام انتقال یافت. نظریه عصمت ائمه که در همین دوره از سوی هشام بن

حکم - متکلم بزرگ شیعه در آن عصر - بیان گردید^{۳۴}، کمک شایانی به پذیرفته شدن ذهنیت جدید کرد. اگرچه امام باقر(ع) و امام صادق(ع) هر دو در زمان خود به عنوان دانشمندان برجسته شریعت سیله تمام جامعه اسلامی پذیرفته و مورد احترام بودند، ولی در نظر شیعیان، دانش امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - از لحاظ کیفیت، با دانش سایر علمای مذهبی آن روز یک تفاوت آشکار داشت، چه آن دانش خاندان پیامبر بود که عملاً جزئی از شخص خود او اخذ شده بود، بنابراین آنچه آنان می گفتند حقیقت غیر قابل تردیدی بود که از وحی الهی به پیامبر(ص)، سرچشمه می گرفت. در همان زمان که این تغییر ذهنیت ها و تحلیلهای جدید شکل می گرفت نظریات و ایده های جدید دیگری از سوی یک جناح

جدید تندرو در مذهب شیعه مطرح شد. این جناح، که افکار خود را از نظریات مذهب کیسانیه که اکنون تقریباً مضمحل شده بود می گرفت، نوعی پیوند میان تشیع و غالی گری بود. اینان اصرار می ورزیدند که ائمه را موجوداتی فوق طبیعی وانمود کنند و می گفتند علت واقعی احتیاج جامعه به امام آن است که وی محور و قطب عالم آفرینش است و اگر یک لحظه زمین بدون امام بماند در هم فرو خواهد ریخت^{۳۵}. نتیجه این نظریات جدید نیز همان بود؛ چه همه می کوشیدند جنبه سیاسی امام را کاسته و آن را تحت الشعاع، و حد اکثر امری فرعی و ثانوی، قرار دهند.

با این همه، در دوره امامت حضرت موسی بن جعفر(ع) با پیش آمدن مسائل جدید، انتظارات شیعه از نو سر بر آورد. در آن دوره، حدیثی در میان شیعیان دهان به دهان نقل می شد که بر اساس آن، هفتمین امام قائم آل محمد بود^{۳۶} و این موجب شد در سراسر جامعه شیعه این شایعه و نظر به وجود آید که آن حضرت همان امامی است که حکومت

قسط و عدل اسلامی را برپا خواهد کرد. مسائل دیگری نیز به این شایعه دامن می‌زد: در زمان آن امام و به دست او نهاد وکالت به وجود آمد که - همچنان که خواهیم دید - زنجیره ارتباطی گسترده‌ای از وکلای امام در سراسر جهان اسلام تشکیل داد که همه با امام در ارتباط بوده و وجوه شرعی و حقوق و واجبات مالی شیعیان را از آنان دریافت کرده، برای امام می‌فرستادند. بدین وسیله، جامعه شیعه در سراسر دنیای اسلام با امام به طور سیستماتیک در ارتباط قرار می‌گرفتند. خود این مسأله که امکان بسیج آنان را فراهم می‌ساخت، همراه با تأسیس تشکیلات مالی و تنظیمات مربوط به آن، آرزوهای شیعیان را از همه وقت به واقعیت نزدیکتر جلوه می‌داد. امام کاظم شخصاً بسیار شجاع و بی‌پروا عمل می‌فرمود و نسبت به حکومت رسماً تعرض می‌کرد^{۳۷} و در حضور خلیفه مقتدر وقت اظهاراتی می‌نمود که در حد مبارزه طلبی تلقی می‌شد و خلیفه نیز آن سخنان را به همین معنا می‌گرفت^{۳۸}. تمام شواهد نشان می‌دهد که آن امام از نظر سیاسی و اجتماعی، بر خلاف نظر متداول، کاملاً فعال بود^{۳۹} و شورشهای بعدی برخی از فرزندان او و مسأله تصمیم آتی مأمون نیز تا حدود زیادی مؤید این بینش است که وی در

جامعه به عنوان رهبر مخالفین دولت وقت شناخته می‌شده است. گروه کثیری از مردم - از جمله بسیاری از سنیان -^{۴۰} او را به عنوان خلیفه قانونی و رئیس مشروع حکومت اسلامی می‌شناختند^{۴۱} که این به معنای اعلام غیر قانونی بودن خلیفه مستقر در بغداد، بود. این وضع طبعاً خلیفه زمان، هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) را بیمناک ساخت. به دستور او امام در مدینه دستگیر شده و به عراق برده شد و پس از چند سال در زندان، سرانجام در سال ۱۸۳ به شهادت رسید. گروهی از هواداران وی نیز دستگیر شدند که بی‌رحمانه شکنجه و آزار گردیدند^{۴۲}. خبر شهادت آن بزرگوار در زندان، ضربه‌ای چنان شدید بر آرزوها و انتظارات شیعیان بود تا سالیان دراز بیشتر آنان نمی‌خواستند شهادت او را باور کنند و امیدوار بودند که که بالاخره روزی او دوباره ظاهر شود و حکومت حق را پایه‌گذاری کند^{۴۳}. اعتقاد به قائم بودن آن حضرت که مستند به حدیثی بسیار مشهور در آن دوره بود، نمی‌توانست به این زودی و آسانی پایان گیرد.

تب و تاب شیعیان و انتظار تحوّل سیاسی در وضع موجود هنوز فروکش نکرده بود که اقدام مأمون در معرفی امام رضا(ع)، به سمت ولایت عهدی خود، بر شور آن

افزوده و شیعیان آرزوهای دیرینه خود را برای نخستین بار پس از کناره گیری امام مجتبی (ع) از خلافت در سال ۴۱ هجری، از هر زمان به واقعیت نزدیکتر یافتند. بسیاری از مورخان احتمال داده اند که اقدام مأمون برای کنترل و فرونشاندن آن تب و تاب بوده است. شهادت آن امام در سال ۲۰۳، همه آن امیدها را برای سالیان دراز از میان برد؛ زیرا وضع جدید، امکان تحقق چنان آرزوها را عملاً منتفی کرد.

امام نهم و دهم، هر دو، در حالی جانشین پدران خود شدند که در سنین خردسالی بودند. نخستین بار که پس از درگذشت امام رضا (ع) این موضوع روی داد، بحثهای دامنه داری در جامعه شیعه پیش آمد که آیا یک کودک هفت ساله، از نظر شرعی و علمی می تواند واجد شرایط امامت و تصدی این مقام باشد؟ پاسخی که مطرح شد و در سطح وسیعی در جامعه شیعه پذیرفته گردید^{۴۴}، عملاً موجب تقویت و تأیید نظریه ای شد که بر جنبه فوق طبیعی امام تأکید می گذارد و این، باز از اهمیت نقش سیاسی مقام امامت کاسته و آن را به شکل مسأله فرعی و جنبی در می آورد.

* * *

جامعه شیعه در این تاریخ، پس از

گذشت یکصد سال از زمانی که راه خود را از شاخه های دیگر جامعه اسلامی جدا کرده بود، به خوبی از نظر اصول نظری و نهادهای اجتماعی به شکل یک جامعه استقرار یافته و مشخص در آمده بود. بخش بزرگی از معارف کلامی و فقهی که به شکل روایات از امام باقر و امام صادق و - در سطح کمتری - از امام کاظم - سلام الله علیهم - در کتابها و مجموعه ها به وسیله دانشمندان شیعه مدون شده بود، جامعه شیعه را از نظر علمی خودکفا می ساخت، مگر در مواردی نادری که مسأله کاملاً جدیدی پیش می آمد و یا در اخبار و روایات نقل شده از ائمه پیشین، تعارض یا اختلاف در تفسیر پیش می آمد. در این موارد مردم حکم واقعی مسأله یا مورد را از ناحیه مقدسه^{۴۵} استفسار می کردند. علاوه بر این، شیعیان حقوق مالی مربوط به ائمه و نیز هدایا را به آن آستان مقدس ارسال می داشتند. این وضعیت در چند دهه پایانی دوره حضور امام تا آغاز غیبت صغرا، همچنان ادامه یافت. از آن پس، شیعیان، از امام انتظار قیام در برابر خلافت جائر و تلاش در راه استقرار حکومت حق را نداشتند. خلفا با قدرت بر کار مسلط بودند و امکان چنین اموری وجود نداشت.

از جوهی که اکنون دیگر به صورت

منظم برای ناحیه ارسال می شد خمس بود. امامان نخستین، تا روزگار امام باقر^{۴۶} و امام صادق(ع)^{۴۷}، این مالیات را از پیروان خود نمی ستاندند. اعتقاد عمومی بر آن بود که این مالیات را قائم آل محمد پس از آن که دولت حق را تاسیس نماید، دریافت خواهد کرد دریافت منظم و سیستماتیک این مالیات به عنوان یک فریضة مالی همگانی^{۴۹}، ظاهراً از سال ۲۰۲ هجری آغاز شد که امام جواد(ع) به وکلای مالی خود در بلاد دستور داد از چند نوع درآمد مشخص - که در سندی مکتوب تشریح شده است - مطالبه خمس کنند^{۵۰}. در آن سند، امام تأکید فرمود که ایشان خمس را فقط در همان سال - که از قضا سال آخر زندگانی آن حضرت بود - به دلیلی که مایل به ذکر آن نبودند خواهد ستاند. از اسناد تاریخی چنین بر می آید که پس از این، در سالهای آخر امامت حضرت امام هادی(ع) دریافت خمس به شکل منظم و با تشکیلات دقیق، به وسیله وکلای امام در نواحی مختلف کشور اسلامی، انجام می شده است^{۵۱}.

* * *

ائمه اطهار از روزگار امام صادق(ع) هدایای مالی را از شیعیان خود قبول می فرمودند^{۵۲}. در آغاز، این وجوه عمدتاً از

این اقلام تشکیل می شد: زکات، که بسیاری از شیعیان ترجیح می دادند به امام پردازند^{۵۳}، صدقات و نذورات، موقوفات و هدایای عادی^{۵۴}. شیعیان در زمان امام صادق(ع) وجوه مالی خود را شخصاً به امام یا خدمتکاران خاص که عهده دار امور منزل ایشان بودند پرداخت می کردند. در سال ۱۴۷ منصور خلیفه عباسی دستور داد امام صادق(ع) را به دربار خلافت بیاورند و در آنجا ایشان را در موارد متعددی به بازخواست کشید، از جمله این که مردم عراق وی را به عنوان امام پذیرفته و زکوات خود را به او می پردازند^{۵۵}. بر اساس روایت دیگر، او امام را متهم کرد که از پیروان خود خراج دریافت می کند که امام این تهمت را تکذیب نموده و اشاره فرمود که آنچه شیعیان برای ایشان می آورند، هدایای شخصی آنان است نه خراج دولتی^{۵۶}. در زمان امام صادق(ع) تشکیلات وکالت هنوز ایجاد نشده بود و به نظر نمی رسد امام، کسی را برای این کار به عنوان وکیل در اخذ مالیات منصوب فرموده باشد^{۵۷}. نظام وکالت که در میانه قرن سوم به یک تشکیلات بسیار منظم و هماهنگ تبدیل شده بود، نخست به وسیله امام کاظم(ع) بنیان نهاده شد. وکلای امام کاظم(ع)، در همه

شهرهایی که شمار قابل توجهی از شیعیان زندگی می‌کردند مانند مصر^{۵۸}، کوفه^{۵۹}، بغداد^{۶۰}، مدینه^{۶۱} و سایر جاها، حضور داشتند. در موقع شهادت آن امام، نمایندگان و وکلای ایشان وجوهی متعلق به آن حضرت به مبلغ ده هزار^{۶۲}، سی هزار^{۶۳} و حتی هفتاد هزار^{۶۴} دینار^{۶۵} و جز این در اختیار داشتند. این وجوه زیر عناوین مختلف از جمله «زکات»^{۶۶} به نمایندگان امام در مناطق مختلف پرداخت شده بود. حضرت رضا(ع) نیز تشکیلات منظمی که پدرش بنیاد نهاد بود حفظ فرمود و وکلایی از جانب خود در همه نقاط نصب نمود^{۶۷}. این تشکیلات جدید در دوره امامت آخرین ائمه، همچنان توسعه و تکامل یافت. حضرت جواد(ع) ظاهراً علاوه بر وکلای ثابت و مقیم، گهگاه نمایندگان ویژه و سیاری نیز به جوامع شیعه می‌فرستاد که وجوه شرعی - از جمله وجوهی که نزد وکلای مقیم گردآوری شده بود - جمع‌آوری

نموده و به خدمت ایشان برسانند^{۶۸}. برخی از وکلای امام در این دوره در منابع سرگذشت رجال شیعه نام برده شده‌اند^{۶۹}. به طوری که از گزارش منابع قدیم^{۷۰} درباره عملکرد نهاد وکالت در دوران حضور ائمه بر می‌آید، این نهاد در روزگار امام هادی(ع) به مرحله کمال خود رسید. امام شخصاً بر این کار نظارت داشته و مرتباً دستور العملهایی به جامعه شیعه در نقاط مختلف می‌فرستاد که وجوه شرعی و حقوق مالی مربوط به امام را به نمایندگانی که در متن دستورالعمل نام برده می‌شدند پرداخت کنند^{۷۱}. هر گروه از این وکلا، زیر نظر یک سر وکیل ارشد که مسئول یک بخش بزرگ (مثلاً عراق عجم یا خراسان) بود کار می‌کردند. درآمد دفتر امام با افزوده شدن مالیات خمس که وکلا اکنون به طور منظم و سالانه به عنوان «حق مقام امامت»^{۷۲} از شیعیان مطالبه و دریافت می‌کردند به طور وسیعی گسترش یافته بود. اما چون این

مفهوم به این شکل و به عنوان یک واجب مالی سالیانه از تمامی درآمد خالص، برای جامعه شیعه تازگی داشت، سوالات و استفسارات فراوانی در باره آن به عمل می آمد. از جمله سه وکیل ارشد امام: ابوعلی بن راشد (سر وکیل عراق)^{۷۳}، علی بن مهزیار (سر وکیل اهواز)^{۷۴} و ابراهیم بن محمد همدانی (وکیل منحصر منطقه همدان)^{۷۵} به آن حضرت گزارش دادند که آنان به سؤالاتی از جامعه شیعه در باب مفهوم حق مالی امام و دایره شمول آن رو به رو شده اند که خود، جواب درست آن را نمی دانستند^{۷۶}. امام هادی (ع) تعداد بسیاری وکلای دیگر در ولایات و نیز چند وکیل و کارگزار ارشد دیگر در بغداد و کوفه و سامراء داشتند که نام بسیاری از آنان همراه توثیقاتی که از طرف امام نسبت به آنان انجام شده است در متون و منابع قدیم شیعه آمده است^{۷۷}.

ذکر این نکته لازم است که تقریباً تمام رجال و بزرگانی که در ادوار اخیر امامت، از سوی چند امام آخر توثیق شده و به ثقه و معتمد و نظایر آن توصیف گردیده اند وکلای مالی امام بوده اند و این توثیقات در رابطه با قابل اعتماد بودن آنان در امور مالی بوده است؛ مانند علی بن جعفر همانی^{۷۸}، احمد بن اسحاق اشعری قمی^{۷۹}، ایوب بن نوح بن

درآج نخعی^{۸۰} و ابراهیم بن محمد همدانی^{۸۱} که همه در یک دستورالعمل از جانب امام توثیق شده اند^{۸۲}. بسیاری از وکلای ائمه در این ادوار، از جمله عثمان بن سعید عمری و فرزندش محمد بن عثمان که از سوی حضرت امام هادی و امام حسن عسکری - سلام الله علیهما - به عنوان ثقه و معتمد به جامعه شیعه معرفی شدند^{۸۳}، دانشمند - به معنای شایع و معهود کلمه، یعنی مرجع علمی و اهل تدریس و افتا - نبوده اند. کلمه ثقه در مورد این بزرگان به معنی وثوق مالی است، یعنی «الثقة المأمون علی مال الله»^{۸۴}. هدف از این توثیق ها به قرینه اهتمام ناحیه مقدسه در این دوره، راهنمایی و ارشاد شیعیان برای پرداخت وجوه شرعی بود که به چه کسی سپردازند نه برای ارجاع سوالات مذهبی و فقهی، چنانکه برخی از دانشمندان شیعه در گذشته و حال^{۸۵} و به پیروی از آنان بعضی از شیعه شناسان خارجی^{۸۶} تصور کرده اند.

* * *

در سال ۲۳۳ هجری، امام هادی (ع) به دستور متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷) به سامراء آورده شد و زیر نظر قرار گرفت. در نتیجه فعالیت های امام محدود شد و حداقلاً تا پایان دوره متوکل، وکلای امام، کانال عمده ارتباطی شیعیان با امام خود بودند^{۸۷}. جامعه

شیعه در این دوره از نظر سیاسی زیر فشار شدید قرار داشت. آنان از همه مناصب رسمی دولتی طرد شدند و از نظر اجتماعی منزوی گردیدند.^{۸۸} مرقد مطهر امام حسین (ع) در کربلا که از مراکز عمده تجمع و زیارت شیعیان بود، با خاک یکسان شد.^{۸۹} بسیاری از بزرگان شیعه از جمله چند تن از وکلای امام به زندان افتادند^{۹۰} و برخی اعدام شدند.^{۹۱}

شاخه زیدی مکتب تشیع اکنون به عنوان یک مذهب، با تعالیم و معارف خاص خود، سر برافراشته بود و یک رقیب عمده برای تشیع امامی به شمار می رفت. در یک رساله با نام الرد علی الروافض که از این دوره باقی مانده است، نویسنده زیدی رساله که معاصر حضرت هادی (ع) بوده^{۹۲} از ایشان به خاطر دستور پرداخت خمس درآمد در شرایط آن روز و این که ایشان در سراسر شهرها وکلایی برای این امر نصب کرده اند شدیداً انتقاد می کند.^{۹۳} مشابه چنین انتقادات و جملاتی را نویسندگان زیدی دیگر نیز تا پایان قرن سوم انجام داده اند^{۹۴} که توسط دانشمندان شیعه بدان پاسخ مناسب داده شده است.^{۹۵}

اهتمام ناحیه مقدسه به حسن جریان امور در مسائل مالی مربوط به مقام امامت، در دوره امام عسکری (ع) و سپس تا دوره غیبت صغرا ادامه یافت. متن برخی از نامه هایی که

حضرت عسکری (ع) به وکلای خود در این باره مرقوم فرمودند در منابع قدیم و معتبر ضبط شده است.^{۹۶} در این نامه ها امام بر اهمیت پرداخت بموقع وجوه شرعی از طرف شیعیان تأکید کرده اند. روشن است که نیازهای مالی دفتر مقام امام برای تأمین مصالح و حوائج جامعه شیعه که دوره سختی را از سر می گذراند، فزونی گرفته بود. در یک نامه که به صورت غیر معمول و بسیار طولانی است و امام آن را به یکی از بزرگان جامعه شیعه در نیشابور نوشته بودند، امام از مسامحه شیعیان آن منطقه که حقوق مالی خود را مانند زمان پدر بزرگوارش به صورت منظم و درست نمی پرداختند گله فرموده است. در همان نامه، امام اشاره نموده اند که مکاتبات میان ایشان و شیعیان آن شهر در باره مطالبه حقوق مالی، به طول انجامیده و اگر به خاطر رستگاری و سعادت و نجات اخروی آنان نبود هرگز چنین اصرار و ابرامی نمی فرمود.^{۹۷} در پایان نامه، امام نام چند تن از وکلای خود را در بلاد مختلف ذکر نموده و آنان را به درستی و امانت و حسن خدمت به پیشگاه امامت، ستوده است. متأسفانه در زمانهای بعد، برخی از وکلاء در اموال امام اختلاس کرده و برخی دیگر که از طرف امام وکالت نداشتند، با دعوی نمایندگی ایشان به سوء استفاده مالی

و دریافت وجوه شرعی شیعیان می پرداختند به همین سبب، در این دوره افراد متعددی از اطرافیان امام به خاطر سوء استفاده های مالی، طرد و لعن شدند؛ از جمله یکی از همان وکلایی که نام او در همان نامه بالا آمده و مورد ستایش امام قرار گرفته بود^{۹۸}.

عثمان بن سعید عمری که گویا از زمانی که امام هادی (ع) به سامراء انتقال یافت به خدمت امام پیوسته بود، تا پایان زندگی ایشان خدمتگزار و کار پرداز بیت آن امام بود^{۹۹} و سپس، دستیار عمده و کارپرداز اصلی امور مالی و دفتری حضرت امام حسن عسکری (ع)^{۱۰۰}، بود. روزگار ایشان عملاً مانند رئیس دفتر امامت خود بود^{۱۰۱}. او پس از درگذشت امام عسکری (ع) همچنان رئیس دفتر امامت باقی ماند و به قرار سابق، وجوه مالی جامعه شیعه را به عنوان نیابت از فرزند ایشان که اکنون در پس پرده غیبت بود، از شیعیان دریافت می کرد^{۱۰۲}. پس از درگذشت وی، فرزندش محمد و سپس دو تن دیگر، این روش را ادامه دادند. سرانجام با درگذشت فرد چهارم، دفتر مراجعات امامت و نهاد وکالت مالی به پایان رسید و دوره غیبت کبری که در آن، جامعه شیعه دیگر دسترسی به امام و نماینده منصوص او نداشت، آغاز شد.

پی نوشتها

۱. درباره شکل تشیع در این دوره در مصادر اولیه اسلامی نگاه کنید به نامه هشام به عبدالملک به والی خود در کوفه در تاریخ طبری (ج ۷، ص ۱۶۹) و رساله حسن به محمد بن حنفیه در باب ارجاء (ص ۲۴).
۲. در این باره به خصوص نگاه کنید به حدیثی از امام صادق (ع) در رجال کشی (ص ۴۲۵) که در آن آمده است: «كانت الشيعة قبله [یعنی امام باقر که در سطر قبل آن حدیث از وی سخن رفته است] لا يعرفون ما يحتاجون اليه من حلال و حرام الا ما تعلموا من الناس حتى كان ابو جعفر ففتح لهم و بين لهم و علمهم». همچنین رجوع شود به تفسیر عیاشی (ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۳) که در حدیث مشابهی آمده است: «كانت الشيعة قبل ان يكون ابو جعفر و هم لا يعرفون مناسك حجهم و لاحلالهم و لاحرامهم حتى كان ابو جعفر ففتح لهم و بين مناسك حجهم و حلالهم و حرامهم حتى استغنوا عن الناس و صار الناس يتعلمون منهم بعد ما كانوا يتعلمون عن الناس».
۳. درباره این فرقه به خصوص نگاه کنید به ماده کيسانيه دائرةالمعارف اسلام به زبان انگلیسی از ویلفرد مادلونگ (چاپ جدید، ج ۴، ص ۸۳۶-۸۳۸) و کتاب وداد القاضی: الكيسانية في التاريخ والادب (بیروت، ۱۹۷۴).
۴. البته بسیاری از شیعیانی که در آن دوره گرد

امام باقر(ع) بودند با مفهوم امامت به شکل واقعی آن آشنا نبوده و ایشان را امام معصوم منصوب نمی دانستند، ولی به هر حال خلافت را حقّ خاندان پیامبر می دانستند و ایشان را بزرگ و رئیس آن خاندان می شناختند. چنین مفهوم از تشیع در آن روزگار بسیار شایع بود.

۵. موضوع تسلسل ریاست خاندان پیامبر و شناسایی جامعه از آن- به شرح مذکور- بخوبی در یک سند غیر قابل تردید تاریخی از نیمه اول قرن دوم منعکس شده است: نامه خلیفه دوم عباسی منصور (۱۳۶-۱۵۸هـ.ق) به محمد بن عبدالله بن الحسن معروف به نفس زکیه (مقتول ۱۴۵هـ.ق) که متن آن در العقد الفرید ابن عبد ربّه (ج ۵، ص ۸۲-۸۳) و کامل مبرّد (ج ۴، ص ۱۱۹) و تاریخ طبری (ج ۷، ص ۵۶۹-۵۷۰) آمده و در اصالت آن کسی تردید نکرده است. خلیفه عباسی در آن نامه که در زمان حیات امام صادق نوشته شده چنین می گوید: «وما ولد منکم بعد وفاة رسول الله افضل من علی بن الحسین... وهو خیر من جدک حسن بن حسن، وما کان فیکم بعده مثل ابنه محمد بن علی... وهو خیر من ایبک، ولا مثل ابنه جعفر، وهو خیر منک» درباره حضرت سجاد و حضرت باقر و مقام غیر قابل بحث آن دو بزرگوار از نظر جامعه اسلامی آن عصر همچنین بنگرید به: (قرب الاسناد، ص ۱۳۲).

۶. به عنوان نمونه، مراجعه کنید به: سیر اعلام النبلاء، اثر ذهبی (ج ۱۳، ص ۱۲۰) که می گوید امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین و امام باقر همه شایسته و جامع شرایط خلافت بودند. «وکذلک جعفر الصادق کبیر الشان من ائمة العلم، کان اولی بالامر من ابی جعفر المنصور، وکان ولده موسی کبیر القدر جید العلم اولی بالخلافة من هارون». نیز نگاه کنید به: کتاب السنه، اثر خلّال (ج ۱، ص ۲۳۸).

۷. بنگرید رساله حسن بن محمد ابن حنفیه را در باب ارجاء (ص ۲۴).

۸. به خصوص نگاه کنید به غیبت نعمانی (ص ۲۶۶، ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۹۵)؛ اصول کافی (ج ۱، ص ۳۶۹ و ج ۸، ص ۸۱).

۹. بویژه نگاه کنید به ماده مهدی در چاپ جدید دائرةالمعارف اسلام به زبان انگلیسی، از ویلفرد مادلونگ.

۱۰. اصول کافی، ج ۸، ص ۸۰، ۳۴۱؛ هدایه خصیبه، ص ۲۴۲-۲۴۳.

۱۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ۳۶۸، ۵۳۶؛ غیبت نعمانی، ص ۱۶۷-۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۵، ۲۱۶ و ۲۳۷؛ کمال الدین، ص ۳۲۵.

همچنین نگاه کنید به المقالات والفرق، اثر سعد بن عبدالله اشعری، ص ۷۵؛ رساله پنجم شیخ مفید در غیبت، ص ۴۰۰.

۱۲. نگاه کنید به: اصول کافی، ج ۸، ص ۱۶۰؛

- العبر ذهبی، ج ۱، ص ۲۰۹.
۱۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۷ و ج ۸، ص ۳۳۱؛ رجال کشی، ص ۱۵۸ و ۳۹۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۲. نیز نگاه کنید به: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۷۵.
۱۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ نیز بنگرید: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۲.
۱۵. اصول کافی، ج ۸، ص ۲۳۱؛ رجال کشی، ص ۳۵۳-۳۵۴.
۱۶. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۵-۳۵۶ (به نقل از مآخذ قدیم تر)؛ ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۹. همچنین نگاه کنید به: اصول کافی، ج ۸، ص ۲۷۴.
۱۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲.
۱۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ غیبت نعمانی، ص ۱۹۸، ۲۸۸، ۲۹۴ و ۳۲۰؛ غیبت شیخ، ص ۲۶۲، ۲۶۳ و ۲۶۵.
۱۹. نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۶۰۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۳؛ رجال کشی، ص ۳۶۲ و ۳۶۵. البتّه این سکوت سیاسی امام موجب نشد که خلیفه را از آزار دادن و سوءظن نسبت به آن حضرت بازدارد. نگاه کنید به: العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۲۴.
۲۰. نگاه کنید به: عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۰؛ امالی شیخ، ج ۲، ص ۲۸۰.
۲۱. نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۳۳۶ و ۳۸۳-۳۸۴؛ رجال نجاشی، ص ۱۴۴-۱۴۵.
۲۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۱-۲۲۶ و ۳۶۹-۳۷۲. نمونه چنین فعالیتها را در آن زمان در بصائر صفّار ببینید (ص ۲۴۴).
۲۳. محاسن برقی ج ۱، ص ۲۰۰، ۲۰۱ و ۲۰۳؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۷.
۲۴. برای مثال، نگاه کنید به: محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۸۸-۲۸۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۷؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۱؛ رجال کشی، ص ۲۸۱، ۳۴۹، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲-۴۲۳ و ۴۲۷. چنین عکس العملی از امام کاظم نیز روایت شده است. نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۲۸۳.
۲۵. غیبت شیخ، ص ۲۶۳.
۲۶. درباره او به خصوص نگاه کنید به ماده محمد بن عبدالله النفس الزکیّه در دائرة المعارف اسلام به زبان انگلیسی، چاپ اول، ج ۳، ص ۶۶۵-۶۶۶؛ چاپ دوم، ج ۷، ص ۳۸۸-۳۸۹.
۲۷. کمال الدین، ص ۶۴۹؛ عقد الدرر سلمی، ص ۱۱۶ و ۱۱۹. نیز نگاه کنید به: مصنّف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۶۷۹ و القول المختصر ابن حجر هیتمی، ص ۵۵. باز رجوع کنید به: اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴، داستان مرد شیعه ای که نذر کرده بود تا ظهور قائم آل محمد روزه بگیرد (که از سیاق کلام پیدا است آن را امری قریب الوقوع می دانسته است).

۲۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ کمال الدین، ص ۲۲۳، ۲۲۴ و ۲۲۹.
۲۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.
۳۰. کمال الدین، ص ۲۲۱ و ۲۸۱.
۳۱. همان، ص ۲۲۱.
۳۲. بصائر الدرجات، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ کمال الدین، ص ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۳ و ۲۲۸.
۳۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۰ و ۱۷۲.
۳۴. در این باره نگاه کنید به ماده عصمت در دائرةالمعارف اسلام به زبان انگلیسی (چاپ جدید)، ج ۴، ص ۱۸۲-۱۸۴.
۳۵. بصائرالدرجات، ص ۴۸۸-۴۸۹؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۲؛ کمال الدین، ص ۲۰۱-۲۰۴.
- این مطلب که این گفته‌ها و روایات همه مربوط به غلات است، بنا به تشخیص و تأکید شریف مرتضی است در کتاب شافی، ج ۱، ص ۴۲.
۳۶. اصل محمد بن المثنی الحضرمی، ص ۹۱؛ الامامة والتبصرة علی بن بابویه، ص ۱۴۷؛ فرق الشیعة نوبختی، ص ۹۲؛ المقالات والفرق سعد بن عبدالله اشعری، ص ۹۱؛ مقالات بلخی، ص ۱۸۰؛ رجال کشی، ص ۳۷۳ و ۴۷۵؛ ارشاد مفید، ص ۳۰۲؛ ملل ونحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸. نیز نگاه کنید به کتاب الزینة ابو حاتم
- رازی، ص ۲۹۰.
۳۷. رجال کشی، ص ۴۴۱.
۳۸. کامل الزیارات ابن قولویه، ص ۱۸؛ احتجاج ابومنصور طبرسی، ج ۲، ص ۱۶۷.
۳۹. نگاه کنید به: مسائل جارودیة شیخ مفید، ص ۳۹.
۴۰. فرق الشیعة نوبختی، ص ۹۵؛ المقالات والفرق سعد بن عبدالله، ص ۹۴.
۴۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۶.
۴۲. به عنوان نمونه نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۵۹۱-۵۹۲ / رجال نجاشی: ۳۲۶.
۴۳. در آغاز شایعه ای بود که آن حضرت در فاصله هشت ماه مجدداً ظهور خواهد کرد (رجال کشی، ص ۴۰۶)، ولی چون انتظار آنان برآورده نشد، بعداً مدت را بدون تحدید زمانی تمدید کردند.
۴۴. نگاه کنید به بخش دوم از اثر حاضر.
۴۵. برای این اصطلاح (که از اوایل قرن سوم برای بیت رفیع امامت به کار می‌رفته است) در مآخذ قدیم نگاه کنید به اعلام الوری طبرسی، ص ۴۱۸. همچنین رجال کشی، ص ۵۳۲ و ۵۳۴؛ رجال نجاشی، ص ۳۴۴؛ غیبت شیخ، ص ۱۷۲؛ اقبال سید بن طاوس، ص ۴۷.
۴۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۴.
۴۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۸؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۸، ۱۴۳ و ۱۴۴.

۴۸. نگاه کنید به: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۸؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۴. همچنین: غیبت نعمانی، ص ۲۳۷ و عقد الدرر سلمی، ص ۴۰.
- برای ذهنیت تقابل میان حقوق و مسؤولیتها که در ورای این فکر وجود داشته است، نگاه کنید به اصول کافی، ج ۸، ص ۲۲۴ که در آن از قول جناب اسماعیل فرزند حضرت صادق (ع) آمده است: «انّ لکم علینا لحقاً کحقتنا علیکم... واللّه ما انتم الینا بحقوقنا اسرع منا الیکم» (نیز بنگرید: مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵).
۴۹. در برخی از روایات آمده است که امام کاظم (ع) نیز از یکی از هواداران خود خمس دریافت فرمود (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۰) و امام رضا (ع) نیز به پیروان خود دستور داد که آن را بپردازند (کافی، ج ۱، ص ۵۴۷-۵۴۸). با این همه، روایت اشاره شده در بالا از حضرت جواد (ع) بخوبی نشان می دهد که آن مالیات تا سال ۲۲۰ به شکل منظم و همگانی از جامعه شیعه دریافت نمی شد و منظور ما در متن بالا نیز همین نکته است.
۵۰. تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۱. همچنین نگاه کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸۹.
۵۱. نگاه کنید به: وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۸-۳۴۹ و نقلهای آن از ماخذ اصلی و متقدم.
۵۲. برای امتناع امام باقر (ع) از دریافت هدایای مالی پیروان خود، نگاه کنید به: غیبت نعمانی، ص ۲۳۷ (و عقد الدرر سلمی، ص ۴۰). برای قبول و پذیرفتن گاه به گاهی امام صادق (ع) نسبت به آن وجوه، نگاه کنید به: بصائر الدرجات، ص ۹۹؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۱۲؛ عیون المعجزات، ص ۸۷؛ الخرائج والجرائح؛ ج ۲، ص ۷۷۷.
۵۳. تهذیب، ج ۴، ص ۶۰ و ۹۱.
۵۴. برای این موارد نگاه کنید به: اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۷-۵۳۸؛ رجال کشی، ص ۴۳۴؛ تهذیب، ج ۴، ص ۹۱ و غیر اینها. برای دوره های بعد مراجعه کنید به: اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۴ و ۵۴۸، ج ۴، ص ۳۱۰، ج ۷، ص ۳۸ و ۵۹؛ هدایه خصیبه، ص ۳۴۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۴۲، ج ۴، ص ۲۳۲ و ۲۳۷؛ کمال الدین، ص ۴۹۸، ۵۰۱ و ۵۲۲؛ تاریخ قم، ص ۲۷۹؛ تهذیب، ج ۹، ص ۱۸۹، ۱۹۵-۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۰ و ۲۴۲؛ استبصار، ج ۴، ص ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹ و ۱۳۳؛ غیبت شیخ، ص ۷۵، ۹۱ و ۲۲۵؛ اثبات الوصیه، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۸۵، ج ۵۱، ص ۲۹.
۵۵. مطالب السئول ابن طلحه، ص ۸۲.
۵۶. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۷. همین اتهام بعداً علیه امام کاظم (ع) هم در دوره امامت

۵۹. رجال کشی، ص ۴۵۹؛ رجال نجاشی، ص ۲۴۹.
۶۰. رجال کشی، ص ۴۶۶-۴۶۷.
۶۱. همان، ص ۴۴۶.
۶۲. غیبت شیخ، ص ۴۴.
۶۳. رجال کشی، ص ۴۰۵، ۴۵۹ و ۴۹۳.
۶۴. همان، ص ۴۶۷ و ۴۹۳.
۶۵. همان، ص ۴۰۵، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۳ و ۵۹۸.
۶۶. همان، ص ۴۵۹.
۶۷. همان، ص ۵۰۶؛ رجال نجاشی، ص ۱۹۷ و ۴۴۷؛ غیبت شیخ، ص ۲۱۰-۲۱۱.
۶۸. برای مثال نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۵۹۶، که زکریا بن آدم اشعری وکیل مقیم امام در قم، به ایشان گزارشی دربارهٔ اختلاف نظر میان دو فرستادهٔ مخصوص امام به آن شهر (مسافر و میمون) می‌دهد.
۶۹. برای مثال، نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۵۴۹؛ رجال نجاشی، ص ۱۹۷.
۷۰. مانند رجال نجاشی، ص ۳۴۴.
۷۱. رجال کشی، ص ۵۱۳-۵۱۴.
۷۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۵ و ۵۴۸؛ رجال کشی، ص ۵۱۴، ۵۷۷، ۵۷۹ و ۵۸۰-۵۸۱؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۳، ۱۳۸ و ۱۴۳.
۷۳. وی در سال ۲۳۲ از طرف امام هادی (ع) به جای علی بن حسین بن عبد ربّه که سه سال پیش از آن درگذشته بود (رجال کشی،
- حضرتش مطرح شد. نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۲۶۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۱.
۵۷. در غیبت شیخ، (ص ۲۱۰) گفته شده که نصر بن قابوس لخمی و عبدالرحمن بن حجّاج به عنوان وکلای امام صادق (ع) فعالیت می‌کرده‌اند، مع ذلک در مآخذ اولیهٔ شیعه مستندی برای این گفته دیده نمی‌شود. عبدالرحمن بن حجّاج بعدها وکیل امام کاظم (ع) بوده و شاید همین، منشا انتساب فوق شده باشد (نگاه کنید به: قرب الاسناد حمیری، ص ۱۹۱؛ رجال کشی، ص ۴۳۱. در منبع اخیر (ص ۲۶۵ و ۲۶۹) دیده می‌شود که امام کاظم به وسیلهٔ عبدالرحمن بن حجّاج پیامی برای یکی دیگر از هواداران خود فرستاده است که نشانهٔ نزدیک بودن او به ایشان و اعتماد امام به او برای واگذاری این گونه مأموریتهاست). براساس نقل دیگر (اصول کافی، ج ۶، ص ۴۴۶؛ مهج الدعوات، ص ۱۹۸) معلی بن خنیس خدمتکار امام صادق هم وجوه مالی مربوط به آن حضرت را از شیعیان دریافت می‌کرده است. روشن است که این، با مفهوم وکیل و وکالت به صورتی که بعداً در جامعهٔ شیعه وجود یافت فرق دارد.
۵۸. رجال کشی، ص ۵۹۷-۵۹۸؛ غیبت شیخ، ص ۴۳.

۸۱. وکیل امام در همدان که ذکر او در بالا گذشت.
۸۲. متن توثیق در: رجال کشی، ص ۵۵۷.
۸۳. غیبت شیخ، ص ۱۴۶-۱۴۷ و ۲۱۵-۲۲۰.
۸۴. همان، ص ۲۱۶.
۸۵. برای مثال، شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰ (به قرینه عنوان آن باب و سائل).
۸۶. از جمله اتان کالبرگ در مقاله خود: «امام و جامعه در دوره پیش از غیبت»، ص ۳۸-۳۹.
۸۷. نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۵۰۹ و ۵۸۰-۵۸۱.
۸۸. مروج الذهب مسعودی، ج ۵، ص ۵۰-۵۱.
۸۹. تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۸۵؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۵۱.
۹۰. رجال کشی، ص ۶۰۷-۶۰۸.
۹۱. از جمله نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۶۰۳ (مقایسه کنید با تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۰۰-۲۰۱) تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۵۷.
- همچنین نمونه پاره کرده دیوان و بریدن زبان عبدالله بن عمّار برقی شاعر شیعی این دوره که منتهی به مرگ او شد (معالم العلماء ابن شهر آشوب، ص ۱۴۸؛ رسائل ابوبکر خوارزمی، ص ۱۶۶؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۶۴؛ الغدیر، ج ۴، ص ۱۴۰).
۹۲. برای هویت نویسنده واقعی این اثر که به قاسم
- ۵۱۰) به سمت وکیل ارشد امام در عراق منصوب شد (همان منبع، ص ۵۱۳-۵۱۴.
- همچنین نگاه کنید به: اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹؛ تهذیب، ج ۹، ص ۲۳۴).
۷۴. وی به جای عبدالله بن جنذب و پس از درگذشت او، به عنوان وکیل ارشد امام در اهواز انتخاب شد (رجال کشی، ص ۵۴۹).
۷۵. رجال کشی، ص ۶۰۸ و ۶۱۱-۶۱۲؛ رجال نجاشی، ص ۳۴۴.
۷۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۷؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۳.
۷۷. برای نمونه، نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۵۱۲-۵۱۴.
۷۸. عالی‌رتبه ترین وکیل و کارگزار امام هادی (رجال کشی، ص ۵۳۲، ۵۲۷ و ۶۰۶-۶۰۸؛ غیبت شیخ، ص ۲۱۲).
- در متن توثیق بالا از وی به عنوان «الغائب العلیل» یاد می شود که معلوم می شود در دوره زندانی بودن علی بن جعفر صادر شده است.
۷۹. وکیل موقوفات امام در قم (تاریخ قم، ص ۲۱۱؛ غیبت شیخ، ص ۲۱۲).
۸۰. وکیل امام هادی در کوفه (رجال کشی، ص ۵۱۴، ۵۲۵، ۵۷۲ و ۶۱۲؛ رجال نجاشی، ص ۱۰۲؛ تهذیب، ج ۹، ص ۱۹۵-۱۹۶؛ استبصار، ج ۴، ص ۱۲۳؛ غیبت شیخ، ص ۲۱۲).

۱۰۰. نگاه کنید به: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ غیبت شیخ، ص ۲۱۵. در یک توقیع که از ناحیه مقدسه به نماینده امام در نیشابور که آن هنگام در سامراء بود ارسال شده است، به وی دستور داده می شود که «فلا تخرجن من البلده حتی تلقی العمری -رضی الله عنه برضای عنه- و تسلم علیه و تعرفه و يعرفک فانه الطاهر الامین العفیف القریب منا و الینا فکل ما یحمل الینا من شیء من النواحی فالیه یصیر آخر امره لیوصل ذلک الینا». (رجال کشی، ص ۵۸۰).

۱۰۱. بویژه نگاه کنید به: رجال کشی، ص ۵۴۴، که عبارت متن به گونه ای است که گویا مؤلف حتی مطمئن نبوده که تصرفات جناب عثمان بن سعید همواره زیر نظر و اشراف مستقیم حضرت عسکری (ع) قرار داشته، و تمام جزئیات آن الزاماً مورد خواست و تصویب آن حضرت بوده است، که باید گفت منظور آن است که وی از طرف امام، اجازه و اختیار عام در امور مالی و مسائل مرتبط به آن داشته است.

۱۰۲. الفصول العشره از شیخ مفید، ص ۳۵۵.

* مقاله حاضر فصلی از کتاب

CRISOS AND CONSOLIDATION
IN THE FORMATIVE PERIOD OF
SHI'ITE ISLAM است.

بن ابراهیم رسی، امام زیدیه در این دوره (متوفی ۲۴۶) نسبت داده شده و نمی تواند از او باشد، نگاه کنید به کتاب ویلفرد مادلونگ درباره قاسم بن ابراهیم، ص ۹۸-۹۹.

۹۳. الرّد علی الروافض، برگ ۱۰۶، پاورقی ۱۰۸.

۹۴. مانند ابو زید علوی در کتاب الاشهاد، بند ۳۹.

۹۵. نقض کتاب الاشهاد از ابن قبه، بندهای ۴۱-۴۲.

۹۶. رجال کشی، ص ۵۷۷-۵۸۱.

۹۷. همان، ص ۵۷۵-۵۸۰.

۹۸. این شخص عروه بن یحیی دهقان، وکیل ارشد امام در بغداد (رجال کشی، ص ۵۴۳ و ۵۷۹) بود که به سبب اختلاس در وجوه متعلق به ایشان مورد لعن قرار گرفت (همان منبع، ص ۵۳۶-۵۳۷ و ۵۷۳-۵۷۴). یکی دیگر از وکلایی که نام آن را در آن نامه آمده است، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال معروف به بلالی، بعداً به وسیله سفیر دوم امام دوازدهم، لعن و طرد گردید (غیبت شیخ، ص ۲۴۵).

۹۹. عثمان بن سعید، کار خود را در خانه امام هادی (ع) از یازده سالگی آغاز کرد (رجال شیخ، ص ۴۲۰) و بعدها دستیار اصلی امام شد (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ رجال کشی، ص ۵۲۶ و غیر اینها).